

داوری فیض کاشانی میان پارسا و دانشمند*

محمد تقی دانش پژوه

دانشمند فقیه عارف اخباری شیعی فیض کاشانی (۱۰۹۱-۱۰۰۷) در محاکمه و داوری میان صوفیان و فقیهان رساله‌ای لطیف دارد که در نسخه به نام «رسالة محاکمة بین المتصوفة و غیرهم تألیف آخند فیض دام فیضه» خوانده شده است. او در دو فهرستی که برای نوشته‌های خود تدوین نموده یکی در ۶۲ سالگی در تاریخ ۱۰۶۹ که در حاشیه امل‌الآمل چاپ شده است دیگری بیست و یک سال پس از این در ۸۳ سالگی در تاریخ ۱۰۹۰ و یک سال پیش از مرگ خود در هیچ‌یک از این دو آشکارا از این «محاکمه» نام نبرده است مگر اینکه در هر دو فهرست اشاره کرده که به پرسشهای بسیاری پاسخ نوشته‌ام و از آغاز و انجام همین محاکمه هم برمی‌آید که پرسشهایی کرده و در طوماری نوشته بودند و از او پاسخ آنها را خواستند و او این رساله را نوشته و همه پرسشها را یکجا نه تک‌تک پاسخ گفته است.

* . نشریه دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز، شماره دوم، سال نهم (۱۳۳۶)، ۱۱۷-۱۱۳، ۱۳۴-۱۲۷.

در پایان آن از سه رساله او یاد شده است یکی زادالسالك، دیگری الفت‌نامه که هردو را میان ۱۹۴۰ و ۱۰۵۰ نوشته، سومی ترجمة الشريعة که آن را به دستور شاه عباس دوم صفوی (۱۰۷۷-۱۰۵۲) تدوین نموده است. پس او این محاکمه را باید دست‌کم پس از ۱۰۵۲ نوشته باشد. این پرسشها گویا به دستور مخالفان از او شده است و از دانشمندان معاصر او دو تن از فقها را نام می‌برند یکی شیخ علی شهیدی، دیگری مولی محمدطاهر قمی که میان آنها و فیض خوب نبوده است (روضات، ص ۵۱۶) می‌دانیم که مجلسی دوم نیز چندان با صوفیان خوب نبود ولی با فیض دشمنی نکرده بلکه او را در پایان بحار از مشایخ اجازه خود شمرده است.

اردبیلی نیز در جامع‌الرواة (۲: ۴۲) از او بسیار ستوده است. میان همین مجلسی و میرلوحی نیز جنگی سخت درگرفته بود و میرلوحی بسیار به او تاخته و گستاخی‌ها نموده است (فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران از نگارنده، ج ۳، ص ۱۲۱۱ و ۱۴۹۷) و جنگ این دو درست مانند ستیزه‌ای است که فیض با شیخ علی شهیدی و محمد طاهر قمی باهم داشته‌اند و یک گوشه آن به جنگ میان فقه و تصوف برمی‌خورد و این برخورد مدرسه و خانقاه در زمان صفویان که گویا پس از دشمنی شاه عباس با قلندران میان ۹۸۵-۱۰۰۰ آفاز گشته بود (فهرست نسخه‌های خطی فارسی آقای منزوی ۲: ۶۰۸) یکی از مواردش همین جنگ و ستیز میرلوحی سبزواری و مجلسی دوم است. این مرد روی دشمنی با مجلسی گور نیای او حافظ ابونعیم سپاهانی^(۱) دانشمند نامور ایران را به نام اینکه سنی است دستور داد که ویران کنند (تذکره القبور یا رجال اصفهان آخوند عبدالکریم گزی، ص ۱۲۲) (جایگاه آن در گورستان

آب‌بخشان سپاهان بیرون دروازه یزد در کنار خیابانی که به یزد می‌رود از سوی راست نرسیده به شهرستان در خانه‌ای گلی بی‌سنگ لوح می‌باشد) شاید روی همین‌ها بود که مجلسی دوم ناگزیر شده بود در رساله اعتقادات تصوف پدر خود را انکار کند. با اینکه از مجلسی یکم رساله‌ای در انگیزش بر ریاضت و سلوک به نام «تشویق السالکین» به فارسی هست که در آغاز آن از او دانسته شده است و مجلسی دوم هم در پاسخ سه پرسش ملاً خلیل قزوینی درباره راه فیلسوفان و روش مجتهدان و اخباریان و راه فقیهان و صوفیان رساله‌ای در دویست بیت نوشته است و گفته‌اند که گویا برای خوش‌آیند دربار و قزلباش و ستایش از پدران شاه بوده است. این دو در ۱۳۱۱ به چاپ رسیده است (ذریعه ۴: ۱۹۲ و ۵: ۱۸۷) پاسخ مجلسی دوم که در آغاز آن از او نام برده شده در طرائق الحقائق (۱: ۱۵۱-۳) دیده می‌شود و در آن روی سخن با چند تن است. همچنین در مقالات الحنفی فی مقامات شمس‌العرفا از سید عبدالحجّه بلاغی (ص ۲۰-۲۷ چاپ ۱۳۲۷ تهران) هست.

در پایان مجموعه تذکرة الاولیاء شمس‌الدین پرویزی و سرگذشت سید قطب‌الدین محمد شیرازی و مرصادالعباد شیرازی و مختصرالمراثی سلماسی (چاپ ۱۳۷۳ تبریز) هم در ۱۱ صفحه آمده است. در این هم از مجلسی یاد شده ولی روی سخن با یکی است. تشویق السالکین هم در ص ۱۲-۲۸ پایان آن هست. در وقایع‌الایام حاج ملاً علی تبریزی خیابانی (۴: ۹-۳۷۳ چاپ تبریز ۱۳۶۲) همان پاسخ مجلسی دوم آمده است.

باری برویم بر سر پاسخهای فیض، نمی‌دانیم که کی این پرسشها را کرده است و با اینکه فیض مشرب غزالی شم عرفانی دارد و در این محاکمه تا

اندازه‌ای هم از صوفیان جانبداری نموده است باز هم از پاره‌ای از آداب و رسوم آنها خرده گرفته است. در نسخه‌ای که این محاکمه دیده شده حواشی بر آن و بر رساله فهرس‌العلوم او هست که پیداست از دانشمندی است آگاه به اخبار و فقه و به خط خود او است و به گواهی خط‌خوردگی‌ها نسخه این حواشی اصل و خود محشی آنها را بر این نسخه نوشته است. افسوس که از کهنگی نسخه پاره‌ای از عبارات این حواشی رفته و نگارنده آنچه می‌توانستم در خواندن آنها موشکافی کردم و درست نمودم و در این برگها گنجاندم و همین حواشی است که پس از رساله «محاکمه» به ترتیب شماره‌هایی که جای آنها را در این رساله نشان می‌دهد می‌بینیم.

این رساله در مجموعه‌ای است که به دستم رسیده و فهرست مندرجات آن چنین است:

۱. **الکلمات الطریفه** از فیض کاشانی که فضل‌الله بن محمد بن فضل‌الله

در نیمه‌های ربیع دوم ۱۰۷۳ در قمصر کاشان به خط نسخ آن را نوشته است افسوس که آغاز این رساله نیست و از نیمه دوم بند ۸ آن آغاز می‌گردد.

۲. **فهرست‌العلوم** همو که در صفحه عنوان آن فهرست رساله‌های این

مجموعه آمده و درباره فیض دارد «مقتدانا و شیخنا مولانا محمد محسن حفظه‌الله تعالی» و «سلمه‌الله» و «مولانا الاعظم مولانا محمد محسن مدالله تعالی ظله» با حواشی همان محشی «رساله محاکمه» و به خط خود او. این رساله به خط نستعلیق است و تاریخ ندارد.

۳. رسالة فی اخذ الاجرة علی العبادات از همو به همان خط و بی تاریخ در صفحه عنوان دارد «مولانا و مقتدانا محمد محسن سلمه الله» پس اینها در زمان فیض نوشته شده است.
۴. شرح حدیث قضاء از نهج البلاغه از شرح ابن میثم به همان خط.
۵. رسالة وزن الارض عند ارادة اجراء النهر به همان خط.
۶. رسالة فهرس مولانا و مقتدانا اوحدی الدهر و افضل اهل الزمان مولانا محمد محسن ادام الله تعالی ظلّه به خط نسخ با عنوانهای شنگرف درست مانند کلمات طریفه.
۷. رسالة محاکمة بین المتصوفة و غیرهم تألیف آخند فیض دام فیضه که در صفحه عنوان چنین نامیده شده و به خط نستعلیق است با حواشی که خواهیم دید به خط همان محشی فهرست العلوم و از پایان رساله چنانکه می بینیم برمی آید که در زمان فیض نوشته شده است.
۸. رساله در کیفیت ظهور صبح کاذب از خواجه طوسی به فارسی.
۹. بندی از نهاییة الادراک علامه درباره انوار و الوان و کواکب و خرده گیری از آن گویا از شیخ بهایی.
۱۰. رسالة مقول به تشکیک از میرزا رفیعا که در پایان آن دارد که او در روز سه شنبه ۹ ذی قعدة ۱۰۵۳ از آن بیاسود.
۱۱. خرده گیری هایی از سخنان محشی شیرازی درباره مسئله های تشکیک و تنافی تالی لزومیّه با مقدمه آن و در فهرست صفحه عنوان فهرست العلوم دارد که این هم از میرزا رفیعا است ولی از خود آن

برمی‌آید که دو بند آن از «المولی العلامة خلیل القزوينی دام ظلال افاداته» و «ملاً خلیل سلمه‌الله» است و یک بند هم از «سلطان العلمایی» می‌باشد. نسخه به اندازه ربعی است و این رساله در ۱۴ برگ آن نوشته شده است.

پیداست که همه این مجموعه در زمان فیض و میرزا رفیعا و ملاً خلیل قزوينی و سلطان‌العلما تهیه شده است. اینک رساله فیض کاشانی و حواشی آن.

رساله محاکمه بین‌المتصوفة و غیرهم از فیض کاشانی

بسم‌الله الرحمن الرحیم

الحمد لله و سلام علی عباد‌الذین اصطفی. اما بعد: سؤالی چند کرده بودند و محاکمه^(۱) خواسته میان دو فرقه از اهل اسلام: یکی منسوب به علم و معرفت، و دیگری موسوم به زهد و عبادت^(۲)، به جهت آنکه گروهی از ناقصان^(۳) ایشان که اخلاص نیت در طریقه خود ندارند با گروه مقابلش که با ایشان در این معنی شریکند نزاع و شقاق می‌کنند و در یکدیگر طعن می‌نمایند.

اگرچه محاکمه در این پر سودی ندارد، و حرف حق را در دل جهال این دو گروه تأثیر نیست، چرا که بعضی از ایشان را از هر دو طرف که اراده علو و فساد دارند حبّ ریاست در دماغ جاگیر شده، و مقلدان طرفین را حب تقلید و عصیت؛ هر چهار به حکم «حبک الشی یعمی و یصم» از صراط مستقیم منحرف شده، مشکل که به مجرد نصیحت از طریقه خود برگردند.

لیکن چون هر سؤالی را حق جوابی هست و حق جواب مقتضی جواب حق است، ناچار متعرض جواب می شود و بر وفق آنچه فهمیده از قرآن و حدیث اهل بیت نبوت صلوات الله علیهم.

بحمدالله که راه حق روشن و احکام شریعت غرا مبین است. کتاب خدای در میان و آثار اهل بیت نبوت فراوان. جای شک و شبهت نگذاشته اند و اعلام هدایت از برای طالب و سالکان برپای داشته.

چنانکه تحصیل علم و معرفت راهی است به خدا، همچنین زهد و عبادت^(۴) نیز راهی است به جناب کبریا، اگرچه هریک به دیگری محتاج است. اما چون همه کس را جمع بین الکمالین به کمال میسر نیست، طالب حق و سالک راه حق اکتفا به هر کدام از این دو طریق که مناسب حال او باشد با مقدار ضروری از دیگری می نماید، و به یکی از این دو فرقه ملحق می گردد. چرا که همه کس به یک راه نمی تواند رفت، و هر باری را هر کسی بر نمی تواند داشت. ع: طعمه هر مرغی انجیر نیست.

هر کسی را بهر کاری ساختند میل آن در خاطرش انداختند

اهل علم ریاضت نفسانیه می کشند به فکر و تعلم و خشوع، و اهل زهد ریاضات بدنیه می کشند به ذکر و تهجد و جوع. آن طلبکار اوست، و این را نیز روی عجز و نیاز بدوست، که بدین در همه را پشت عبادت خم از اوست. **«لکل وجهه هو مولیها فاستبقوا الخیرات»**.

لیکن اهل علم اگر به علم خود منتفع شوند فاضل ترند از اهل عبادت. در کافی از حضرت امام محمد باقر(ع) روایت کرده که فرمود: «عالمی که به علم خود منتفع شود فاضل تر است از هفتاد هزار عبادت کننده»، و آیات قرآنی و احادیث در این باب بسیار است. و صاحب زهد و عبادت اگر قدری وافر از علم

تحصیل کرده باشد و اخلاص نیتی داشته باشد، که از راه زهد و عبادت و تقوی او را معرفتی حاصل شود که بالاتر باشد از معرفت اهل نظر و فکر و تعلم.

و بالجمله همچنان که قومی از حضرت پیغمبر(ص) مسایل دینیه فرا می گرفته اند، و تحصیل علم احکام شرع می نموده اند جهت رسانیدن آن به ذوی الحاجات، همچنین قومی در صفه مسجد نشسته خود را بر ذکر حق و مراقبه باطن بسته به کاری دیگر نمی پرداختند، و ایشان را، «اصحاب صفه» می گفتند، و در شأن ایشان این آیه نازل شد که: **«للفقراء الذين احصروا في سبيل الله»** یعنی: مالی را که می خواهید در راه خدا صرف کنید به درویشانی بدهید که خود را حبس کرده اند در راه خدای عز و جل و به عبادت او مشغول می باشند و به تحصیل معاش نمی پردازند. و این آیه در شأن ایشان آمده که: **«ولا تطرد الذين يدعون ربهم بالغداة والعشي يريدون وجهه ما عليك من حسابهم من شيء و ما من حسابك عليهم من شيء فتطردهم فتكون من الظالمين»** یعنی: از پیش خود دور مکن آن جماعتی را که می خوانند پروردگار خود را هر صبح و شام قرب او را می جویند، و رضای او را می طلبند، نه تو را با حساب ایشان کار و نه ایشان را با حساب تو کار است، پس سبب راندن ایشان از ستمکاران خواهی بود. آیات دیگر نیز در شأن ایشان آمده.

بنابراین مقدمات باید که هر که از اهل اسلام بر جاده شرع سلوک نموده ملتزم اصول خمسۀ ایمانیه^(۵) و فروع خمسۀ ارکانیه باشد، با دیگری که شریک او باشد در این امر مخاصمه نکند و متوجه طعن و لعن نشود، مگر آنکه کفری

صریح و بدعتی فضح از او هویدا شود که موجب تکفیر تواند شد به حیثیتی که تأویل پذیر باشد.

و اگر حرفی از او بشنود یا عملی^(۶) بیند که به ظاهر شرع درست نباشد، تا می تواند در تأویل و تصحیح آن کوشد^(۷). چنانکه در حدیث آمده: تا هفتاد محمل صحیح پیدا کند، و اگر نتواند خود را ملامت کند که چرا نمی تواند. حق تعالی می فرماید: «**ان بعض الظن اثم**»، یعنی: گمان بد بردن به مؤمن گناه است و در حدیث آمده که «**ظنوا بالمؤمنین خيراً**»، یعنی: گمان نیکو ببرید به مؤمنان و در حدیث دیگر آمده که: «**ضع امر اخیک علی احسنه**»، یعنی: حمل کن کار برادر مؤمن خود را بر بهترین چیزی که بر آن حمل توان کرد. و این اصلی است در دین ثابت و قایم که تجاوز از آن جایز نیست.

و هر مؤمن که بدی در خفیه^(۸) می کند و آن را بر خود می پوشد، جایز نیست که تجسس کند تا آن ظاهر شود، بلکه واجب است بر هرکس که آن را بر او بپوشانند و اظهار نمایند، و اگرچه به چشم خود دیده باشند یا به گوش خود شنیده. چنانکه در آیات سوره حجرات و غیر آن از روایات افصاح به آن شد.

و این منافی وجوب نهی از منکر نیست. که نهی کردن جمع می شود با پنهان داشتن، و گاهی نهی واجب است که یقین داند که آن فعل حرام است، و تأویل نمی پذیرد، و فاعلش مصرّ است بر آن، و نهی اثر دارد در ترک او، و ضرری به کسی نمی رسد از آن، و باعث فتنه نمی شود، و بدون این شرایط واجب نیست.

و در کتاب کافی از حضرت امام موسی کاظم(ع) روایت کرده که فرمود در جواب شخصی که گفت: گاهی به من می رسد از برادر مؤمن حرفی ناخوش که جمعی از ثقات نقل می کنند و چون به خودش گفتم منکر می شود، آن حضرت فرمود: تکذیب کن گوش خود را و چشم خود را از برادر مؤمن، یعنی اگر بدی بشنوی از او یا ببینی ناشنیده و نادیده انگار، پس اگر جمعی پنجاه قسم بر آن یاد کنند قبول مکن، و حرف خودش را قبول کن، و آن جماعت را تکذیب کن، و فاش مکن بر مؤمن چیزی را که باعث عیب او و سقوط مروت او باشد، پس از اهل این آیه باشی که **«ان الذین يحبون ان تشيع الفاحشة في الذين آمنوا لهم عذاب الیم»** یعنی به درستی که آنانی که دوست می دارند که شایع شود بدی رسوا، در قومی که ایمان آورده اند به خدا و رسول، ایشان راست عذاب دردناک^(۹). و احادیث در این معنی بسیار وارد شده.

هرگز کاملان اهل علم و معرفت نکوهش اهل زهد و عبادت نکرده اند و نمی کنند، کاملان اهل زهد و عبادت در شأن اهل علم به جز راه تعظیم نپیموده و نمی پیمایند^(۱۰) قال الله سبحانه: **«يا ايها الذين آمنوا لا يسخر قوم من قوم عسي ان يكونوا خيراً منهم»**، یعنی: ای آنانی که ایمان آورده و به حق گرویده اید استهزا نکند قومی از شما قومی دیگر را. شاید آن قوم دیگر بهتر باشند از این قوم که استهزا می کنند.

بلی در هر طایفه جمعی می باشند که درحقیقت از آن طایفه نیستند، و خود را بر ایشان می بندند، و تشبه به ایشان در لباس و منطق می نمایند، تا جاهلان را در گمان می افتد که مگر از ایشانند چنان که گفته شده:

ایشان که بوند ایشان، ایشان نبوند ایشان

ایشان که نه ایشانند، ایشان هم ایشانند

و این جماعتند از هر دو طرف که با یکدیگر جنگ و جدال می‌کنند، نه آنان را از حقیقت علم و معرفت خبری، و نه در اینان از اخلاص زهد و عبادت اثری است، بلکه هردو از جمله متشبهه‌اند با این دو قوم، که از وسط راه که صراط مستقیم است بیرون رفته به مؤای (کذا) حدیث «**الیمین و الشمال مضلتان**» گمراه شده‌اند، و ساده‌لوحان را در شک و شبهه افکنده، **نعود بالله من شرورهم**.

هرگاه از طایفه‌ای که منسوب به فرقه‌ای از اهل حق باشند حرکتی چند ناپسندیده مشاهده شود، نباید هم آن فرقه را به بدی منسوب ساخت، چه در هر فرقه خوب و بد می‌باشد^(۱۱)، خصوصاً این دو فرقه که اکثر افراد ایشان از ایشان نیستند، بلکه خود را به ایشان شبیه ساخته‌اند تا معزز باشند و مال (و) جاه بیابند. اگر کسی به دیده بصیرت نظر کند، می‌بیند که اکثر قصد قربت در تحصیل کمال ندارند:

قومی به مزخرفاتی که آموخته‌اند خود را کامل می‌دانند، بلکه از علما می‌شمرند، از عقاید ایمانی و ارکان دینی به اسمی و سمتی قناعت کرده، و با این حال گاهی درصدد طعن یکدیگر درآیند، و گاهی دیگران را هدف تیر طعن می‌نمایند، و زهر قهر بر جراحت سینه مجروحان می‌پاشند، و در ردّ و انکار و سرزنش و اضرار روز به روز مضرت‌تر می‌پاشند، خار وحشت بر رخسار الفت می‌کشند، و خاک کدورت بر دیدار وفا از سر کلفت می‌زنند.

و قومی لباس تلبیس و ریا پوشیده، و جام غرور از دست ابلیس نوشیده،
مشتهیات طبع و هوی را تابع، و از ارکان دین به های و هوی قانع شده‌اند. آنکه
خدا را پرستد بسیار بسیار کم است، و کم کسی را راهی به او هست. اما صد خار
را از بهر گلی آب می‌دهند.

در کسوت فقر کاملان می‌باشند

در زیر نمد اهل دلان می‌باشند

مقصود ز صدهزار درویش یکی است

منکر نشوی که جاهلان می‌باشند

و از این جاهلان عالم‌نما و ناقصان کامل‌نما روز به روز امور شنیعه و قبایح فظیحه
صادر می‌شود که باعث بدنامی علما و عبّاد می‌گردد.

پوشیده مرقعند از این خامی چند

بر بسته ز طامات الفلامی چند

نارفته ره صدق و صفا گامی چند

بدنام‌کننده نکونامی چند^(۱۲)

اما قبایحی که از ناقصان زهّاد و عبّاد که امروز مسمّی به صوفیه‌اند صادر
می‌شود: از آن جمله یکی آن است که ذکر را بسیار بلند می‌گویند و حال آنکه حق
تعالی در قرآن می‌فرماید: «و اذکر ربک فی نفسک تضرعاً و
خفیه و دون الجهر من القول بالغدو والاصال»
یعنی: یاد کن پروردگار خود را در نفس خود از روی زاری و ترس، و به صوتی
که به بلندی نرسد از گفتن به هر صبح و شام. و در جای دیگر می‌فرماید: «و
ادعوا ربکم تضرعاً و خفیه انه

لا یحب المعتدین»، یعنی: بخوانید پروردگار خود را از روی آهستگی، به درستی که حق تعالی دوست نمی دارد آنانی را که از حد اعتدال درمی گذرند. و از حضرت پیغمبر (ص) مروی است که به ابوذر غفاری خطاب فرمودند که: ای ابوذر خدای را ذکر کن ذکر حامل، ابوذر گفت ذکر حامل کدام است؟ فرمود: ذکرى است که آواز به آن بلند نشود.

و نیز از آن حضرت مروی است که: به سفری بیرون رفته بودند بر وادی آمدند، مردمان شروع کردند در تهلیل و تکبیر و آوازه‌ها بلند کردند، پس آن حضرت فرمود: ای مردمان آهسته باشید و ذکر را بلند نکنید؛ به درستی که شما نمی خوانید کسی را که نشنود و نه کسی را که غایب باشد، و نمی خوانید مگر کسی را که شنواست و نزدیک ما و با شماست.

و از حضرت امیرالمؤمنین (ع) مروی است که: هر که ذکر خدای را پنهان کند، پس به تحقیق ذکر خدای را بسیار کرده است، به درستی که منافقان ذکر خدای را علانیه می کردند و پنهانی ذکر نمی کردند، پس حق تعالی فرمود: **«یراؤن الناس و لا یذکرون الله الا قلیلا»** یعنی: به مردمان می نمایند و یاد خدای نمی کنند مگر کم.

و از حضرت امام رضا علیه السلام مروی است که: ذکر پست بهتر است از ذکر بلند به هفتاد چندان.

بلی در حدیثی دیگر وارد شده که: هیچ بنده‌ای نیست که **«لا اله الا الله»** بگوید، و بکشد به گفتن این آواز خود را، و به عبارتی دیگر: و بلند کند به آن آواز خود را. الا اینکه فرو ریزد از او گناهان به زیر قدمهای او، چنان که می ریزد برگ درخت به زیر درخت. و این حدیث محمول است بر قدری از

بلندی که از حد اعتدال تجاوز نکند، تا با آن آیات و احادیث سابقه جمع تواند شد، یا محمول است بر تهلیلی که در اذان گفته می‌شود که آن را هرچند بلند گویند به جهت شنوایدن فاضل‌تر است.

و از جمله امور شنیعه این طایفه آنکه میان کلمه طیبه توحید حرفی چند بیگانه می‌آورند، و کلمه را می‌شکنند و تغییر می‌دهند و ممزوج به اشعار می‌سازند، و در اثنای ذکر کردن گاهی نعره می‌کشند و فریادی برمی‌آورند، و گاه دست بر دست می‌زنند، و گاه می‌رقصند، و گاه می‌افتند، و گاه می‌پنند. و امثال این حرکات از ایشان صادر می‌شود که شبیه به لعب و استهزاء و آن را عبادت نام می‌کنند، و با ذکر خدا که عبادت است می‌آمیزند، با آنکه کیفیت عبادت باید که از صاحب شرع رسیده باشد، و امثال این حرکات نرسیده که عبادت باشد، بلکه خلافش رسیده.

در کتاب کافی از امام محمد باقر(ع) روایت کرده که: شخصی گفت به آن حضرت که قومی هستند که هرگاه چیزی از قرآن مذکور می‌شود یا به آن حدیث می‌کنند، یکی از ایشان بیهوش می‌افتد به حدی که می‌بینیم که اگر دستها یا پاهایش را ببرند باخبر نمی‌شود از آن، پس آن حضرت فرمود: سبحان الله آن از شیطان است، به این قسم چیزی مدح کرده نشد[ه] اند، نیست آنچه پسندیده است مگر نرم شدن و رقت دل و ریختن اشک و ترس خدای.

بلی اگر چنین حالتی بی‌اختیار از کسی سرزند معذور خواهد بود. چنانکه از حضرت امام جعفر صادق(ع) نقل کرده‌اند که آن حضرت را در اثنای تلاوت قرآن بیهوشی دست داد. و از همام نقل کرده‌اند که چون صفت متقیان را از امام

متقیان شنید بیهوش شد و در آن بیهوشی وفات یافت رضوان الله علیه، اما این حالت بسیار بسیار نادر می باشد، و همه کس را میسر نیست.

و از جمله امور شنیعه این طایفه خواندن اشعار و گفتن سخنانی است که مشتمل است بر شطح و طامات و معنی محصلی ندارد. مثل اینکه همه چیز یکی است و مانند آن که خود نیز نمی فهمند^(۱۳) بلکه از دیگران شنیده و به تقلید فرا گرفته، و هیچ معلوم نیست که آن دیگران به چه قصد گفته اند و از آنها چه خواسته اند.

و اما قبایحی که از جاهلان علما صادر می شود، از جمله یکی آن است که طایفه ای را از اهل اسلام که به زهد و عبادت معروف اند لعن می کنند، بی آنکه از ایشان قول یا فعلی به صحت پیوسته باشد^(۱۴) که موجب لعن باشد. اگر از ایشان منافی تشیع چیزی شنیده باشند محمول بر تقیه می تواند بود، چرا که در میان مخالفین می بوده اند، خصوصاً که شیعیان مأمورند به کتمان مذهب از اهل خلاف و اگر از ایشان به نظم یا نثر حرفی چند رسیده که با ظاهر شرع درست نمی آید، چون ایشان مدعی اینند که سخنان ایشان مرموز می باشد تا نیک نفهمند که مراد صاحب سخن چیست، تکفیر و تضلیل و لعن و طعن جایز نیست. گاه باشد که مقصود ایشان معنی حقی باشد و خصوصاً در اشعار که مدار آن بر استعاره و مجاز است. مسلمانان را لعن کردن کاری سهل و آسان نیست، **نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الْجَهْلِ وَالْحَمَاقَةِ**.

در کتاب کافی از حضرت پیغمبر (ص) روایت کرده که فرمود: آیا شما را خبر کنم به بدترین مردمان؟ گفتند: بلی یا رسول الله. پس طایفه ای را ذکر کرد. باز فرمود: به بدتر از ایشان خبر کنم؟ گفتند: بلی یا رسول الله. پس طایفه ای دیگر را ذکر کرد. پس فرمود: به بدتر از ایشان خبر کنم؟ گفتند: بلی یا رسول الله. پس

فرمود. آنکه بدی رسوا را به مسلمانان نسبت می‌دهد، و لعن بسیار می‌کند، هرگاه اهل ایمان مذکور شدند ایشان را لعن می‌کنند، و هرگاه مؤمنان او را ذکر کنند لعن می‌کنند^(۱۵) و در حدیث دیگر آمده که: لعن هرگاه از لعن‌کننده سر زد، اگر آن کسی را که لعن بر او کرده سزاوار آن هست به او می‌رسد، و الا برمی‌گردد به لعن‌کننده. و از جمله امور شنیعه این طایفه، آنکه جماعتی^(۱۶) را که طریقه زهد و عبادت پیش گرفته‌اند، و از نعیم دنیا به قلیل قناعت کرده، در ماکل و ملبس و مسکن به اقل اکتفا نموده، خود را بر ذکر خدا و تزکیه نفس بسته، و بالجمله افعالی را که در قرآن و حدیث بدان ترغیب نموده‌اند به جای می‌آورند؛ به جهت همین افعال آزار می‌کنند^(۱۷)، و حال آنکه حق تعالی می‌فرماید: «وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَاثْمًا مُبِينًا»، یعنی: آنانی که مؤمنین را می‌آزارند، بی‌جرمی که موجب آزار باشد، هرآینه برداشتند بهتانی عظیم و گناهی هویدا را.

و باید دانست که امور شنیعه که از جهال این دو طایفه صادر می‌شود بسیار است لیکن هیچ‌کدام به حدی نمی‌رسد که موجب تکفیر و جواز لعن شود^(۱۸)، بلکه هردو بر ایمان خود باقی‌اند و غیبت ایشان جایز نیست مگر در فسقی که تظاهر به آن کنند^(۱۹).

و از این اجوبه اکثر آن سؤالات که در «طومار» مذکور است معلوم می‌توان کرد، ولیکن ما به موجب التماس ایشان همه را در ذیل «سؤال» باز نوشته‌ایم، و کیفیت سلوک راه حق را از رساله‌ای چند که در این باب نوشته‌ایم بطلبند، «زادالسالک» و «ترجمة الشریعه» و «الفت نامه» و غیر آن. **وَفَقَّكُمْ اللَّهُ لِلرَّشْدِ وَالصَّوَابِ فِي كُلِّ بَابٍ.**

و کتب محمد بن مرتضی المدعو به محسن عفا الله عنه. والحمد لله رب العالمین، والصلوة علی محمد و آله الطاهیرین (قد نقل هذه الرسالة عن نسخه الاصل التي هي بخط المصنف دام ظله، تم).

تکملة مقدمه^۱

همین رساله محاکمه در جنگی که یکی از برادرزاده‌های فیض گویا مرتضی بن مؤمن در ۱۰۹۰ و ۱۰۹۱ گرد آورده و نامه‌های بسیاری از شاه عباس و بهائی و داماد و صدرای شیرازی و فیض به همین برادرزاده خود و دیگران در آن هست دیده می‌شود و این جنگ از آن دوستم آقای فخرالدین نصیری است که با کمال جوانمردی و گشاده‌رویی در دسترس بنده گذارده‌اند (ش ۱۳۱ گ ۱۶۹ ب - ۱۷۲).

عنوان آن در این جنگ چنین است: «مما كتبه اعلى اله في الجنان مقامه في المحاکمة (بین) المتسمين بالعلم والتصوف بعد ان كتب اليه و سئل عن الطائفتين في مجادلتهم في البين».

در این جنگ نامه‌ای است از فیض که اکنون می‌بینیم:

مما كتبه اسكنه الله اعلى غرف الجنان في جواب كتاب كتب اليه بعض افاضل مازندران والتمس منه ان يستدعي من السلطان ان يمنع المتصوفه من افعالهم القبيحه و ان يفوض اليه امر الحسبة و ان بزجر نصاري تلك البلدة من شرب الخمر و سائر الامور المنكرة و ارسل اليه مع كتابه الذي الفه و

۱. این قسمت را آقای دانش‌پژوه بعد از چاپ قسمت اول فرستاده‌اند که اینک به چاپ می‌رسد.

سماه بکشف الغموض لیطالعہ و ینتفع به و کان ذلك في سنة ۱۰۷۲.

بسم الله الرحمن الرحيم. رقعة الوداد برادر عزیز اعزه اله فی الدارین رسید و بر مضمون آن اطلاع حاصل شد. و دعا و ثنا را به اضعاف آن مقابل گردانید. مطالبی که نوشته بودند هرچند تأمل کردم سکوت و اعراض از عرض آن را اوفق و اجری یافتم چرا که می دانم اثری بر آن مترتب نمی شود. زمان زمان هدنه است و امثال این احکام در هیچ قریه ای چنانکه باید متمشی نمی تواند شد. با مردمان مدارا و از اوثق اخوان تقیه باید کرد. چنانکه در حدیث وارد است. در شرع اطهر نیامده که نصاری را از ریختن خمر و شرب آن منع کنند، و آفت خلاف را به جلالت مدفوع ساخت. بلکه به مدارا و تغافل و تحامل و تجاهل باید گذرانید.

در این شهر نمی توانند درصدد دفع امثال این منکرات درآیند تا به آنجاها چه رسد. در ینولا یکی از یاران ما را که در کاشان می باشد تکلیف ارتکاب این امور می کنند و از وفور عقلی که دارد قبول نمی کند. شما خود تلاش این مهم می کنید. نپندارید که آسان است. چندین منکر تا به فعل نیاورید دفع یک منکر نمی توانید نمود. منکر را شناختن از همه کس نمی آید. اولاً منع نصاری از خمر منکری است و شما معروف پندارید الی غیرذلک. متشابهاست بسیار است و اهل حسد بی شماره اگر حق از پیش می رفت صاحب (ع) ظاهر می بود. اولی آنست که سر خود را به دو دست گرفته و به اصلاح حال خود و یاران مخصوص به خود اگر باشند و سخن بشنوند کوشند. و چشم از اصلاح دیگران پوشند.

و فی الحدیث: «علیک بخاصة نفسک ودع العامة» و اما حدیث «کشف الغموض» بعضی از آن را مطالعه کردم و کشف غمضی در آن ندیدم بلکه بعضی سخنان ناپسندیده که جناب آلهی را از آن تنزیه باید کرد یافتم.

اولی آن است که تصانیف ایشان در اخلاق و مواعظ باشد و در اصول و معاد خوض نفرمایند. چرا که مردمان را در این امور به زیاده از تجمّلات تکلیف نکرده‌اند، مگر آنچه در وصایای امیرالمؤمنین صلوات الله علیه که امام حسن (ع) را فرموده به نظر نرسیده، و در نهج البلاغه و غیر آن مذکور است. مذاهب اهل بدع و ضلال را نقل کردن و عوام را بر این فکرها انداختن چه حاصل مگر زیادتی حیرت و افزونی جهالت.

در این ورطه کشتی فرو شد هزار

که پیدا نشد تخته‌ای بر کنار

و فقکم اله للهدی و ارشدکم الی الخیر والصواب. (گ ۱۶۸ الف و ب).

آن دانشمند مازندرانی که به فیض نامه نوشته است شناخته نشد.

از این نامه یاد شده برمی‌آید که او را کشف الغموض نوشته و برای فیض فرستاده بود و او هم در پاسخ خود از آن نکوهش نموده است. این را می‌دانیم که محمد یوسف بن آقاییک دهخوارقانی کتابی به نام کشف الغموض و بیان الرموز به فارسی در عقاید و اخلاق و سنن و آداب با استدلال به آیات و اخبار نوشته و آن را در ۱۰۷۱ آغاز کرده است. این کتاب دارای یک مقدمه و پنج فن و یک خاتمه باید باشد و نسخه‌ای از آن دارای همان فن نخستین و دارای هفت غمض نوشته ۱۰۸۸ در کتابخانه آستانه طوس (مشهد) هست (فهرست رضوی ۵: ۲۲۵ ش ۹۴۳) شاید همین دهخوارقانی که باید از تبریز باشد در مازندران می‌زیسته و در ۱۰۷۲ به فیض نامه نوشته و همین کتاب را برایش فرستاده و چنین درخواستها را از او کرده است.

حواشی محاکمه فیض:

۱. راه صواب و طریقه اولی‌الالباب در باب محاکمه بین‌المتخاصمین آنست که: اولاً تحریر ماده نزاع باید نمود و بیان باید کرد که هریک در حق آن دیگر چه می‌گویند تا آنکه سامع ربط هریک از اجوبه به اصل منازعه تواند فهمید و بهره بردارد از تحقیقات لایقه. و مصنف اصلاً بیان سخن هریک از طرفین ننموده. بدان ایدک‌الله که سخن علماء امامیه و متابعان اخبار و آثار معصومیه از مجتهدین سابقه و لاحق آنست که طایفه‌ای ذکر جلی را باوازه‌اء (باوازه‌ها - نسخه) بلند متجاوز از حد اعتدال و به آهنگ غنای حرام می‌کنند، و دست می‌زنند و می‌رقصند و چرخ می‌زنند، و اشعار مشتمل بر وصف خط و خال و کاکل و کمر باریک و عشوه و ناز و امثال ذلک به غنا می‌خوانند، و تعبیر از جناب حق به شاهد و دلبر و بت و ... سنگین‌دل و صنم می‌نمایند. و عبادت چله داشتن را به آداب معلومه وضع کرده، و ذکر خفی اختراع نموده‌اند به هیئت غریبی و غیرذلک. و علما جمیع اینها را چون از اهل بیت عصمت به ثبوت نرسیده، بدعت می‌دانند، و ایشان را از این امور منع می‌کنند و ایشان را با عباد و زهاد بر طریقه مستقیمه آثار اهل بیت منازعه هرگز نبود، و کسی نیز نشنیده. از جمله مولانا احمد اردبیلی رضی‌الله عنه که از عباد و زهاد علما بوده دایم ذکر محامد او بر زبان علما جاری است. و همچنین از جمله سابقین مثل سلمان و اباذر و اویس قرنی و صهیب و بلال (و غیر) ذلک را که از (عظائم) عباد و زهاد بر طریقه حق (بوده‌اند) دایم مدح و ثنا می‌گویند. و (هرکس) به اوصاف (شنیعه) مذکوره باشد در (این زمان) و در (ازمنه) سابقه (علما) او را «صوفی» می‌گویند. و (سخن) این صوفیه (بر علما) آنست که این طریقه را ما از پیران خود داریم و طریقه محموده و راه سعادت آخرت است با آنکه این جماعت قایلند به حقیقت مسلک مجتهدین امامیه را و بالضروره به حسب ظاهر انکار آن نمی‌توانند نمود (از این روی) که اگر انکار کنند ایشان به کفر و الحاد موصوف خواهند شد و بر ایشان خطر (عظیمی خواهد بود).

پس طریقه محاکمه در این باب آنکه بیان کنند که آن طرق مذکوره (فاسد) است یا حرام است تا رفع منازعه شود و چون این دانسته شد لایح می‌شود که اکثر آنچه در

این رساله ذکر شده اصلاً ربط ندارد بمابه‌النزاع، و یک طایفه دیگر هستند از علماء فلاسفه که ایشان را حکیم صوفی می‌نامند و ایشان به وحدت وجود قایلند و جمیع ظواهر را در باب شیطان و صراط و میزان و بهشت و نیران همه را تأویل می‌کنند و علما منکرند این طایفه را نیز (صح).

۲. در این سخن مداهنه و لباس است چه نزاع در باب طریقه جمعی است که نام معینی دارند و در هر زمان به آن معروفند و خود نیز به آن نام خود را موسوم می‌دارند. پس تعبیر از ایشان به متصوفه (باید کرد نه به اهل زهد و عبادت) تا عوام به این فریفته شده منکر اهل علم گردند. (چه آنها دور) از زهد و عبادت (هستند و) زهد و عبادت بر وفق قواعد شرع است و انکار آن هیچ احدی نمی‌کند. نزاع در باب عبادت به طریقه خاص متصوفه است. آن را تصریح باید کرد به اسم خاص به آن که آن را خود (آنها) طریقه تصوف می‌نامند.

۳. در این سخن لباس پوشیده شده که در نظر جهال حق صرف مخفی می‌ماند، زیرا که طایفه علما قاطبه حتی کاملانش که لعن بر کسی نمی‌کنند منع متصوفه می‌نمایند از افعال و اقوال شنیعه که مؤلف بعد از این نسبت به متصوفه می‌دهد آنها را. پس ذکر ناقصان علما در این مقام اکتفا نمودن، مداهنه و تدلیس باشد، و پوشانیدن حق صرف از جاهلان. چه غرض حقیقی از سؤال آنست که آیا طریقه متصوفه را که علما منع و طعن می‌کنند، پسندیده است یا مذموم و مطعون است، بنابراین در جواب گفتن که در میان علما ناقصان نیز می‌باشند موجه نیست و محض مداهنه است (۱۲).

۴. لیکن زهد و عبادت بر طریقه مستقیمه شرع، و این معنی نزد هیچ طایفه از طوایف اسلام مذموم و مطعون نیست. پس این زهد و عبادت در این مقام مانحن فیه و متنازع فیه و مسئول عنه نیست. چرا مؤلف به عبث زحمت می‌کشد در ذکر این قسم سخنان بی‌موقع. متنازع فیه طریقه و مسلک متصوفه و عبادت و زهد به طریقه ایشان است که مسئول عنه است که از منع علما از آن ممتنع نمی‌شوند.

۵. اصول خمسۀ ایمانیۀ توحید است و عدل و نبوت و امامت و معاد و فروع خمسۀ ارکانیۀ صلوات است و زکوة و حج و صوم و جهاد (منه) (این حاشیۀ از خود فیض است).

۶. عمل این طایفۀ قاطبۀ غنا و شنائع مذکورۀ است و برخی از اقوال ایشان در نشر و نظم خطاب «تو منی و من (تو ام)». و این اعمال فسق، و آن قول کفر است.

۷. چرا در باب ذکر جلی و رقص و سماع و تصفیق و سایر شنائع که مؤلف خود نسبت به متصوفه خواهد داد در آن باب تأویل و تصحیح نکرد. و آن شنائع را ذکر کرد چگونه فسق صریح ظاهر را یا کفر محض را تأویل نمودن جایز است. حدیث مذکور در مقامی دیگر وارد شده و بیان معنی آن را وقت مضیق است، و بر اهل بصیرت واضح و لایح است این حدیث را چنان نباید فهمید که منافی امر به معروف و نهی منکر باشد.

۸. شنائع این طایفۀ در افعال و اقوال مذکورۀ ظاهره و علانیۀ است.

۹. ذکر این حدیث و امثال آن در این مقام بی موقع است، چه این متصوفه آن افعال شنیعۀ را در محافل و مساجد و خانقاهات به علانیۀ عمل می آورند. از رقص و دست زدن و نعره و فریاد کشیدن و غنا کردن و غیر ذلک.

۱۰. این هردو صنف اعنی کاملان در علم یا در عمل نکوهش یکدیگر نمی کنند. فاما هردو نکوهش آن جماعت که در این مقام مسئول عنۀ و متنازع فیه است می نمایند. و هیچ احدی را شکی نیست در این که طریقه معهودۀ صوفیۀ در اذکار و استماع غنا و سایر افعال ایشان پسندیدۀ سلمان و اباذر و مقداد و عمار و اویس و بلال رضی الله عنهم نیست، و همچنین مرضی کاملان علما و عباد این ازمنه مثل: مولانا احمد اردبیلی و علامۀ حلی و شیخ ابوجعفر طوسی و شیخ ابوالقاسم و محمد بن یعقوب و ابن بابویه و امثال ایشان نیست، و مجادله و انکار در این باب مکابره است.

۱۱. این سخن شبیه است. ضابطۀ کلیه آنست که هرکس که وجد و سماع و رقص و دست زدن و فریاد و نعره و چرخ زدن و امثال ذلک از وی سر می زند، و غنا را حلال می داند، و خطاب به جناب مقدس الهی نموده «تو من و من تو ام» و مثل این سخن

می‌گوید، (و در نظم و نثر) اطلاق زلف و خط و خال و کاکل ... و غنچ و دلال و عشوه (و ناز) و چشم مست و خمار (و امثال) این الفاظ در اشعار (ظاهر) می‌نماید، نسبت به آن جناب مقدس آن شخص مطعون و ملعون است به یقین. پس هر کسی که چنین نباشد او را هیچ‌کس صوفی نمی‌گوید، و از مانحن فیه بیرون است. ببین کدام‌یک از مشاهیر این زمان و از مشایخ سابقه در مؤلفات نظمی و نثری ایشان از این باب سخنان نیست، و مع‌ذلک او را صوفی گویند، آن را به من بنما تا بشناسم، و از تو قبول کنم که بعضی از این طایفه را طریقه مستقیم بوده است.

۱۲. مکرر مذکور شد که سؤال آنست که طریقه متصوفه (در نزد) قاطبه علما حتی آنان که هرگز لعن نمی‌کنند این طایفه را آیا درست و بر نهج صواب است، یا آنکه باطل و حق به‌جانب علماست؟ و مؤلف خلط مبحث نموده چیزهای دیگر می‌گوید، و حق صریح بر زبانش جاری نمی‌شود. در این باب نمی‌دانم چه مانع است. آیا غافل است از اصل سؤال و این سخنان را جواب پنداشته، یا دانسته خلط می‌کند؟ چه حکایت لعن که از بعضی از فضلا در این باب نقل می‌کنند سخنی دیگر است، بر فرضی که ثابت شود که خصوص شخصی را لعن کرده غالباً از برای او وجه متینی خواهد داشت به یقین، و چیزی بر وی ظاهر شده و خواهد بود که موجب لعن باشد، و به این معنی باید حمل نمود افعال علماء اهل ایمان را، و به عبث بر وی طعن نباید زد، و او را در لباس این مطاعن از جمله ناقصان در خاطر جهال جلوه نباید داد، درحالتی که اصل سؤال از تحقیق از چیزی دیگر است.

۱۳. و اشنع شایع افعال ایشان که غنا است مذکور نساخته (۱۲).

۱۴. این شهادت بر نفی و غیرمسموع است. و ایضاً به مقتضای حدیث که سه ورق قبل از این از کافی نقل شد از حضرت امام موسی‌الکاظم علیه‌السلام، باید که اگر مؤلف پنجاه قسم بر این دعوی نفی یاد نماید آن را باور نباید کرد. چه آن مؤمن لاعن کجا قبول خواهد نمود که بدون ظهور موجب لعن جمعی را لعن کند. و ایضاً به مقتضای بعضی از احادیث دیگر که ذکر یافت این لعن لاعن مذکور را که مؤمن هست هفتاد تأویل نماید، اگر ثابت که لعن وی کرده، و حال آنکه به ثبوت نرسیده که این لاعنان

- خصوص شخصی معین را لعن کنند، بلکه آنچه مسموع شده نسبت به یکی از فضلا که متهم بود به لعن کردن آنست که می گفته که فلان سخن در فلان کتاب مذکور است و ظاهرش کفر است و قائل این سخن به قصد معنی ظاهر کافر و ملعون است. (ه)
۱۵. از این حدیث پیداست که هر که را مؤمنان لعن کنند بدترین ناس است و در ایمان بعضی از لاعنان این طایفه شکی نیست. فافهم.
۱۶. آیا مراد از جماعت مذکوره کیان باشند که به این صفات مشهور باشند و به ذکر جلی و سماع و رقص و به اشعار مشتمله بر شطح و طامات و غنا و به آنچه به ناقصان عباد و زهاد مؤلف سابقاً نسبت داد مشهور نباشند ای دریغ کاش این را مثالی (می زد) همانا ... (چند کلمه ای خوانده نشده است).
۱۷. این نوع در این روزگار در بلاد شیعه دیده و شنیده نشده که زهاد و عباد بر قانون شرع انور کسی را که منسوب به اهل علم باشد اذیت رساند به جهت زهد و عبادتش العیاذ بالله من هذه الدعوی فانها یشبه بالتدلیس (والخدعة و محض الافتراء).
۱۸. مگر دعوی وحدت وجود که عوام متصوفه به آن تفککه می نمایند غالباً (۱۲).
۱۹. مثل شایع مذکوره متصوفه که به آنها متظاهرنند (۱۲).
- (پس از واژه «متصوفه» داشته بود: «و لعن لاعنان ایشان - ۱۲» سپس روی آن خط زده آن عبارت دیگر را زیر آن نوشته است).